# سخنرانی مسجد مروی - جلسه 3

أَعُوذُ باللهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيم

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيم

الْحَمْدُ للهِ رَبِ الْعالَمِينَ؛ بارِئِ الخَلائِقِ أجْمَعينَ؛ وَ صَلَّي اللهُ عَلي سَيِّدِ الأنْبِياءِ وَ المُرْسَلينَ، حَبيبِ إلهِ العالَمينَ وَ خاتَمِ النَّبيّين، أبِي القاسِمِ مُحَمَّد، وَ عَلي أهْلِ بَيْتِهِ الأطْيَبينَ الأنْجَبين، الهُداةِ المَهديّينَ، سِيَّما مَوْلانا وَ سَيّدِنا الإمامِ الْمُبينِ وَ الكَهْفِ الحَصينِ وَ غِياثِ المُضْطَرِّ المُسْتَكينِ وَ خاتَمِ الأئِمَّةِ المَعْصوُمينَ. صاحِبِ الهَيْبَةِ العَسْكَرِيَّةِ وَ الغَيْبَةِ الإلهِيَّةِ، مَوْلانَا وَ سَيِّدِنا و أمامِنا وَ هادِينا بِالْحقِّ القائِمِ بِأَمْرِكَ وَ لَعْنَةُ اللهِ عَلى أعْدائِهِمْ أَبَدَ الآبِدينَ وَ دَهْرَالدّاهِرِينَ.

(وَ إذا تُتْلى عَلَيْهِمْ آياتُنا بَيِّناتٍ قالَ الَّذِينَ لا يَرْجُونَ لِقاءَنَا ائْتِ بِقُرْآنٍ غَيْرِ هذا أوْ بَدِّلْهُ قُلْ ما يَكُونُ لِي أنْ أبَدِّلَهُ مِنْ تِلْقاءِ نَفْسِي إنْ أتَّبِعُ إلاّ ما يُوحَى إلَيَّ إنِّي أخافُ إنْ عَصَيْتُ رَبِّي عَذابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ) [1]

یک القائاتی بر خود پیغمبر9 در مقام بی‌حجابی میشده که او فعلاً مربوط به بحث ما نیست. مابقی وحیهایی که توسط روحالامین حضرت جبرائیل بر پیغمبر9 ما نازل می‌شده، دو جور بوده است.

یک وقت جبرائیل مطالبی را میآورده و در قلب پیغمبر9 آن مطالب را القاء میکرده، مانند این که خدای متعال فرموده حکم روزه را به مردم بگو، روزه عبارت است از امساک از اوّل طلوع فجر تا اوّل شب. جبرئیل هم میآمد و این مطلب را به پیغمبر میگفت و پیغمبر هم به مردم میگفت: ایّها الناس! روزه در ماه رمضان بر شما واجب است و هکذا چیزهای دیگر. معنا در دل پیغمبر9 میآمده است. مثل اینکه من به شما میگویم خواهشمندم تشریف ببرید پیش آقای فلانی و از طرف من، حجةالاسلام آقای سبط و واعظشان را به منزل ما دعوت کنید. این مطلب به استعداد گوینده و شنونده، هر دو، بستگی دارد. یک وقت آن کسی که از طرف من برای دعوت کردن می‌رود، مدعوّ را شخص زیرک و عاقلی میبیند، لذا مطلب را مختصر و مفید میگوید. یک وقت هم می‌بیند آن استعداد و زیرکی در مدعوّ و گیرنده نیست. در این موقع باید او را شیرفهم کند و مطلب را توسعه و بسط دهد و مفصّل و مبسوط در چند نوبت به عبارات مختلفه به او بفهماند و به هر عبارتی که مؤثر میداند بگوید. این امر دائر مدار فهم و استعداد طرف است.

یک وقت هم بنده عبارت را مینویسم که جناب عمدةالتّجّار و الأخیار، حاجی محمّد تقی فلان، فردا شب که لیله فلان است حضرت حجّةالاسلام سبط را که امام جماعت مسجد مروی است، دعوت کنید. میگویم این نوشته را ببرید و برای طرف بخوانید. در اینجا من دعوتم را روی کاغذ می‌نویسم، زیرا می‌بینم آن کسی که می‌خواهد از طرف من دعوت کند، در صحبتش نمی‌تواند آن نکات، لطایف، دقایق، رقایق و خصوصیّات و رموزی را که مؤثر در کار است بگنجاند. اگر این رموز و لطایف و دقایق و خصوصیات در این دعوت گنجانده نشود، ممکن است مدعوّ نیاید. بدین جهت در این دعوت‌نامه القاب جناب مستطاب عمادالتجار و ... را می‌نویسم تا او بیاید، زیرا آن کسی که واسطه است نمی‌تواند تمام خصوصیات آن بیان را برساند.

وحیهایی که بر قلب پیغمبر9 می‌شده بر این دو قسم است: در یک قسم، جبرئیل میآمد و مطلب را من قِبَلالله به پیغمبر میگفت؛ احکام، اخلاق، مواعظ و دستورات خدا را اعلام میکرد و پیغمبر9 هم طبق عباراتی که خودش مقتضی میدانست بیان میکرد. مطلق سنّت پیامبر9 از این قبیل است. پیغمبر9 از هوی و هوس خودش حرف نزده است؛ بلکه هر چه از اوّل طهارت تا آخر دیات گفته، همه به امر و اذن خداوند متعال بوده است.

ما دو تا فقه داریم یک فقه اصغر و یک فقه اکبر:

فقه اصغر ما همین فقه مصطلحی است که با طهارت شروع می‌شود و بعد ابواب صلوة، زکوة، حجّ، صوم و معاملات بالمعنی الاعم و بالمعنی الاخص تا قصاص و دیات و... میآید و با ابواب عبادیّات تمام میشود. این فقه اصغر است. فقه اصغر مربوط به احکام بدنی ماست و در این فقه، هر چه پیامبر9 می‌گوید به امر خداست. (وَ ما یَنْطِقُ عَنِ الْهَوی إنْ هُوَ إلاّ وَحْیٌ یُوحی) [2] هر چه میگوید به اذن الله است. خدا فرموده حکم این است، پیغمبر9 آن حکم را به عبارت خودش بیان میکند. تناسب حال را تشخیص می‌دهد و بعد بهطور مناسب میگوید.

یک فقه اکبر هم داریم. فقه اکبر عبارت است از: معارف توحیدی، معارف مبدئی و معادی، ابواب معارف نفسی، ابواب معارف روانی، ابواب اخلاقیّات، و تمام اطوار و شؤون و مراتبی که نفس انسان در نشئه دنیا، در نشئه برزخ (نشئه مثال معلّق به قول حکمای اشراق)، در نشئه قیامت و در نشئه مابعد القیامة دارد. این مجموعه معارف نفسی و اخلاقی و مستقلات عقلیّه به همراه مجموعه احکام و وظایف بدنی، همه اینها را فقه اکبر میگویند. در تمام این مراحل و شؤون پیغمبر9 یک

کلمه از خودشان ندارند. از روی هوی و هوس و اراده شخصی خودشان یک کلمه پیغمبر9 ندارند. هرچه دارند عنالله است. این یک قسم از گفتههای پیغمبر9 است.

یک قسم این است که پیغمبر تمام آن رموزی که اینجا باید بهکار برده شود، نمیداند. آقایان! این حرف به گوشتان سنگین نیاید. پیغمبر9، آن اشارات، لطائف، رموز، کنایات و خصوصیاتی که باید بهکار برده شود، نمیداند. پیغمبر9، جان ما به قربانش، هموست که خاک کف پای او شرف بر همه افراد دارد، هموست که در میان انبیاء، کسی داناتر و ملاتر از او نداریم. پیغمبر افضل تمام موجودات و اشرف تمام ممکنات است. امّا همین پیغمبر9 نسبت به خدا هیچ و نادان است: «لَا أَعْلَمُ إِلَّا مَا عَلَّمَنِي رَبِّي» [3] (عَلَّمَكَ ما لَمْ تَكُنْ تِعْلِمُ) [4] ، (وَ قُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْماً) [5] .

پیغمبر9، خیلی چیزهایی که خدا میداند، نمیداند. این، نقصِ پیغمبر9 نیست. پیغمبر9 با تمام کمالاتی که دارد و کمالاتش در طرف ابد، لایتناهی است، امّا نسبت به خدا نسبت صفر به رَقم، و نسبت عدم به وجود است. اصلاً تعالیالله از اینکه بشود این را طرف نسبت با او، و او را طرف نسبت با این، قرار داد. چون چنین است، و باید رموزی، کنایاتی، اشاراتی، لطایفی و بشاراتی گنجانده شود که بیان آنها از عهده این پیغمبر9 خارج است، لذا باید بنویسند و بگویند: آقا از رو بخوان. قرآن از این قبیل است و دلیل بر این مطلب زیاد است:

(وَ اتْلُ ما أوحِيَ إلَيْكَ مِنْ كِتابِ رَبِّكَ لا مُبَدِّلَ لِكَلِماتِهِ وَ لَنْ تَجِدَ مِنْ دُونِهِ مُلْتَحَداً) [6]

(وَ إذا تُتْلى عَلَيْهِمْ آياتُنا بَيِّناتٍ قالَ الَّذِينَ لا يَرْجُونَ لِقاءَنَا ائْتِ بِقُرْآنٍ غَيْرِ هذا أوْ بَدِّلْهُ قُلْ مايَكُونُ لِي أنْ أبَدِّلَهُ مِنْ تِلْقاءِ نَفْسِي إنْ أتَّبِعُ إلاّ ما يُوحَى إلَيَّ إنِّي أخافُ إنْ عَصَيْتُ رَبِّي عَذابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ) [7]

روزی ابوجهل به ولید گفت: این محمّد با این قرآنی که آورده و میخواند جوانهای ما را به سمت خودش میبرد و با این عمل یک انقلابی در مکّه به پا کرده است. این خودش یک گرفتاری است که برای ما پیش آمده و باید چارهای برای آن درست کنیم. ولید گفت: مگر چه چیزی میخواند؟ گفت: نمیدانم، ولی یک چیزهایی میخواند که مردم را به سمت خودش میکشد. ولید گفت: من میروم ببینم چه میگوید. ابوجهل گفت: برو، امّا مواظب باش مبادا گول بخوری و تو هم مسلمان شوی. ولید آمد خدمت پیغمبر9 و گفت: یا محمّد! از آن شعرهایت بخوان ببینیم. پیغمبر9 فرمود: اینها شعر نیست؛ کلام خداست. گفت: حالا هر چه میخواهد باشد. پیغمبر9 شروع کرد به قرآن خواندن و ولید هم گوش میداد، تا رسید به این آیه: (فَإِنْ أَعْرَضُوا فَقُلْ أَنْذَرْتُكُمْ صاعِقَةً مِثْلَ صاعِقَةِ عادٍ وَ ثَمُودَ) [8] این آیه را که شنید مو بر بدنش راست شد و در حالت بهت و تحیّر قرار گرفت.

كفّار گفتند: ديديد وليد هم از دست ما رفت و مسلمان شد. بعد كه برگشت، ابوجهل از او پرسيد: چرا رنگ و رويت اين‌طور شده است؟! چرا اين‌طور بهت‌زده شده‌اى؟! گفت نمى‌دانم آن چيزهايى كه خواند چه بود! بگويم شعر است كه شعر نبود، بگويم نثر است كه نثر نبود، بگويم ارجوزه است كه ارجوزه نبود، بگويم اسطوره است كه اسطوره نبود، هر چه را من فكر مى‌كنم باشد، مى‌بينم آن نبود. اين يک چيز ديگرى است كه ما نمى‌دانيم.

يک عده از اين جوان‌هاى فضولِ كافر، از آن جوان‌هاى بيباک دهن‌چاک كه مايل به خدا نبودند، نزد پيغمبر9 آمدند. وقتى پيغمبر آيات را ميخواند، آن‌ها را تكان ميداد، همان‌هايى كه مايل به قرآن نبودند، همان‌هايى كه از مرگ وحشت نداشتند. كفّار مى‌گفتند: اى محمّد! قرآنى غير از اين بياور. بهانهجويى ميكردند و مى‌گفتند: اين را تبديل كن، كم و زياد كن. لذا خدا به پيغمبر9 مى‌فرمايد: (قُلْ ما يَكُونُ لِي أَنْ أُبَدِّلَهُ مِنْ تِلْقاءِ نَفْسِي) [9] بگو: من نميتوانم قرآن را از پيش خودم، پس و پيش كنم. واقعاً هم نميداند و نميتواند. راست هم مى‌گويد، زيرا قرآن، كلام خداست.

قرآن، كتاب عجيبى است. حروف مقطّعه دارد. اينجا يک رمزى براى طلبه‌ها بگويم: در قرآن مى‌خوانيد (المص). اگر بگوييد «الصم»، با مقدّم و مؤخّر شدن صاد و ميم، معناى آن به قدر مشرق تا مغرب فرق مى‌كند. اگر صاد قبل از ميم باشد، زِبَرش اشاره به چه چيزى و بيّنه‌اش اشاره به چه چيزى دارد؟ اگر صاد بعد از ميم باشد، زِبَرش اشاره به چه چيزى و بيّنه‌اش اشاره به چه چيزى دارد؟ اگر صاد قبل از ميم باشد عدد صغيرش چه حكمى دارد؟ عدد كبيرش چه حكمى دارد؟ عدد متوسطش چه حكمى دارد؟ و چه فرق‌هايى بين عدد صغير و كبير و متوسط هست؟ زيرا ممكن است هر يک از اين‌ها را براى يک كنايه، يک اشاره و يک استعاره‌اى به كار برده باشد. ممكن است همين (المص) كليدى باشد براى باز كردن علوم همان سوره، و مفتاحى براى گشايش علومى باشد. ما چه خبر داريم؟! تمام اينها را إلى ما لا نهاية پيغمبر9 نميداند. پيغمبر9 به قدر خدا علم ندارد. خدا مى‌داند كه هر حرفى بايد در كجا باشد. اگر يكى از حروف اين شش‌هزار و ششصد و چند آيه، در جايى باشد، ممكن است ميلياردها ابواب علم باز شود و اگر در جاى ديگرى باشد ممكن است ابواب ديگرى باز يا بسته شود. اين‌ها را فقط خدا ميداند. ديروز من عرض كردم كه قرآن براى من و تو نيست، قرآن براى انبياء هم هست.

آن حديثى كه در كافى نقل است در موضوع «آمدن قرآن در روز قيامت»، دليل بر اين مطلب است كه ان‌شاءالله يک روز نقل خواهم كرد.

روز قیامت، روز کشف حقایق است و حقایق معلوم می‌شود. در آن روز قرآن به هر جنبه‌ای خودنمایی می‌کند. مطابق حدیث کتاب کافی، قرآن به صورت انبیاء، شهدا، مؤمنین، زهّاد، عبّاد و ملائکه می‌آید. داخل هر دسته‌ای که می‌شود به شکل آن‌هاست ولی به صورت خیلی عالی‌تر از آن‌ها. داخل انبیاء که می‌شود انبیاء می‌گویند این از ماست، ولی مقام و رتبه‌اش خیلی بالاتر از ماست. داخل شهدا که می‌شود می‌گویند او از ماست، ولی مقامش خیلی از ما بالاتر است و او ممکن است از شهدای بدر باشد. همین طور داخل عبّاد و زهّاد و ملائکه و اخیار می‌شود. [10] این موارد، نکته دارد. روز قیامت، روز بروز حقایق است: (فَكَشَفْنا عَنْكَ غِطاءَكَ) [11] در روز قیامت، پردهبرداری میشود و حقایق آشکار میگردد. آن روز معلوم میشود قرآن چه درجات و چه جنبههای مختلفی دارد و در هر جنبهای برای همان جنبه، حجّتِ خداست، زیرا قرآن فقط به ما تعلّق ندارد. اینقدر رموز و اسرار در آن گنجانده شده که از حوصله فکر خارج است. حتّی پیغمبر9 هم نمی‌تواند بفهمد، لذا فقط باید خدا این ورقه را بنویسد و بدهد به جبرئیل که بیاید و بگوید: (فَإِنَّما يَسَّرْناهُ بِلِسانِكَ لِتُبَشِّرَ بِهِ الْمُتَّقِينَ) [12] قرآن را آسان کردیم، الفاظ را روی زبانت گذاشتیم، نوشتیم مرتّب و منظم کردیم، تمام دقایق و فوت و فن‌های شیشه‌گری را به کار بردیم، رموزی در خود قرآن نهادیم که الیالابد خود پیغمبر9 به وسیله آن رموز، بتواند از قرآن استکشاف علوم کند و بتواند استفتاح ابواب علوم کند.

قرآن، همین ظاهر تنهایش که نیست؛ قرآن، مفاتیح غیب و کلیدهای رمز دارد که با آن کلیدها از ظاهر قرآن پی به حقایق باطنی‌اش می‌برند.

حرف قرآن را مدان که ظاهر است زیـر آن باطـن یکی بطـن دگر

زیر ظاهر باطنی بس باهر است خیره گردد اندر او فکـر و نظـر

قرآن، فقط ظاهرش نیست، بلکه باطن دارد. باطنش هم به وسیله کلیدهای رمزی گشوده می‌شود. کلیدش را هم جای دیگری گذاشته‌اند که هر کسی خبر ندارد.

قرآن یک دری دارد که باز میشود. وقتی که وارد آن شوند، باز درهای دیگر هست، که کلیدهایش در جاهای مخصوصی گذاشته شده است. از این هزار نفری که در این مدرسه می‌آیند ده نفرشان می‌دانند که کلیدهای اتاق‌های مدرسه کجاست. و از این ده نفر، سه نفرشان شاید کلیدهای اتاق‌ها را بشناسند و از این سه نفر هم ممکن است یک نفرشان کاملاً به خصوصیات اتاق‌ها آشنا باشد.

آنهایی که جای کلید را می‌دانند، کلید را برمیدارند و در خانه را باز میکنند. عجب جای خوبی است، گل دارد، بلبل دارد، چراغ دارد، باز آنجا که میروند، درهای دیگری را می‌بینند. بعضی از آن‌ها که جای کلید را می‌دانند، در را باز میکنند، میبینند باغ عجیب دیگری آن طرف است؛ چه شمشادهایی، چه درخت‌های میوه‌داری، چه انهاری، چه بلبلهایی، چه تغنّیاتی و چه ترنّماتی دارد.

قرآن هفتاد بطن دارد. هفتاد برای کثرت است. باز در این هفتاد بطن، هفتاد هزار بطن خوابیده است. در این هفتاد هزار بطن، هفت‌صد میلیارد بطن وجود دارد. همین‌طور خانه توی خانه، بطن اندر باطن، باطن اندر باطن. خداوند خودش این‌گونه بسته‌بندی کرده است.

(قُلْ ما یَكُونُ لِي أنْ أبَدِّلَهُ مِنْ تِلْقاءِ نَفْسِي) [13]

منِ پیامبر نمیتوانم این قرآن را زیر و رو کنم. این‌که حدیث نبوی نیست، سنّت نبوی نیست. این‌گونه نیست که معنا را به من گفته باشند و من بخواهم به الفاظ خودم آن را بیان کنم. پیامبر شاگرد ابجدی است که استاد جملهای را مینویسد و به او میگوید برو بخوان؛ او فقط همان نوشته‌ها را حفظ کرده است و الاّ نوشته او نیست. این را استاد نوشته است. استاد، خداست و شاگرد که طفل دبستان خداست، خاتمالانبیاء9 است. قرآن لایحه مکتوب حق تعالی است. آن وقت، پیشخدمت مخصوص، جبرئیل است. جبرئیل لایحه را به حضور مقدس پیغمبر9 میآورد و در دل پیغمبر9 میاندازد.

این‌جا یک نکته‌ای برای طلبهها عرض کنم. آقایان اهل علم! گاهی من یک معنایی را میخواهم به مردم برسانم؛ مثلاً میخواهم بگویم: «از شما متشکرم.» این معنای تشکر را در نفسم میآورم و صورت خیالی به آن معنا میدهم. حقیقت و معنای تشکر، کرنش و تواضع من نسبت به آقا را، در نفسم و در صورت عقلیه‌ام میآورم. بعد همین را در صورت متخیّله میآورم و بعد آن را تنزّل می‌دهم و به صورت لفظ «متشکرم» بیرون میاندازم. در این حال، معنا را در قالب عبارت بیرون ریخته‌ام و به خود لفظ و عبارت، هیچ نظری نداشته‌ام، بلکه تمام مقصود، معنای سپاسگزاری است. وقتی می‌گویم 10 تا پرتقال چند است؟ نظر به لفظ «10 تا پرتقال» ندارم، بلکه نظر به معنای پرتقال دارم نه نظر به لفظ «پ» و «ر» و «ت» و «ق» و «ل».

گاهی این‌طور نیست و لفظ مورد نظر است، مانند قرائت سوره حمد یا سوره (قُلْ هُوَ الله) که خود لفظ را باید بیرون بیندازید. در اینجا لفظ، قوس صعود پیدا می‌کند. در اینجا اگر نظر به معنا باشد، نماز باطل است. این توجه و نظر به معنا که حضرات شیخیّه در (اِیّاكَ نَعْبُدُ وَ اِیّاكَ نَسْتَعِینُ) دارند، مبطل نماز است. در (اِیّاكَ نَعْبُدُ وَ اِیّاكَ نَسْتَعِینُ) دعا نمیکنیم، معنای انشایی نداریم. «خدایا! تو را

میپرستم، خدایا! از تو یاری میطلبم» به عنوان دعا که معنا را در قالب لفظ بیندازی نیست، پس چیست؟ خود لفظ را بیرون میریزی، نهایت متوجّه به معنا هستی. ولی در «الله اکبر» نظر به معنی «الله اکبر» است که خدا بزرگتر است. در «سبحان ربی العظیم و بحمده» نیز نظر به معناست. اما در (غَیْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَیْهِمْ وَ لاَ الضَّالِّینَ) لفظ در فکر آمده و صورت عقلی پیدا کرده و بعد صورت هندسه خیالی پیدا کرده و بعد بیرون آمده است. امّا وقتی در قنوت، دعا میکنی و میگویی: (اهْدِنَا الصِّراطَ الْمُسْتَقِیمَ)، این، غیر از (اهْدِنَا الصِّراطَ الْمُسْتَقِیمَ) در قرائت سوره حمد است. در قرائت، خود (اهْدِنَا الصِّراطَ الْمُسْتَقِیمَ) القا شده ولی در دعا، معنای آن. حالا گاهی در دل سالک، معنی القا میکند و گاهی در دل سالک، لفظ القا میکند.

حدیثی است در اصول کافی راجع به اسماء و خدمه اسماء و عدد اسماء و اسمائی که خدا آن‌ها را اظهار کرده است. حدیث عجیبی است. حضرات شیخیّه هم دور این حدیث میچرخند. یکی از کسانی که دور این حدیث خیلی غور و غوص کرده، شیخ احمد احسایی است ولی انحراف پیدا کرده است. به هر حال حدیث عجیبی است. در آن حدیث آمده است که خداوند سه اسم را برای احتیاج مردم، آشکار کرد که یکی از آن‌ها «الله» است. با این‌که سه اسم، ظاهر بوده، ولی بزرگانِ کشف و شهود، خیلی زحمت کشیده‌اند. یکی شیخ احمد احسایی است که بزرگی میگفت به دو اسم برخورده است. یک نفری مدّت‌ها در غور بود تا دو اسم دیگر را در بیاورد، اسم لفظی حسابی. صدی نود صوفی‌ها را بیانداز دور، من خیلی از این‌ها بغض دارم. خضر و الیاس را که دو موجود خارجی‌اند، دو جنبه قبض و بسط سالک کرده‌اند. خدای متعال اسم لفظی دارد، حضرت می‌فرماید: اسم اعظم هفتاد و سه حرف است یک حرفش را آصف برخیا داشت. [14] حروف است مثل الف، ب، ج و ... . محمود دهدار [15] قصیده‌ای دارد که به نام شیخ بهایی مشهور شده است. میگوید:

هشت حرفست به ترتیب و نظام در سه جا مصدر اسمش دال است هست در مصحف ما بعد سه میم

بسط حرفیش چهل گشته تمام بر سر آیه‌ای از انفال است درمیان‌های سور در حامیم

یک حرف از اسم اعظم خدا را آصفبرخیا میدانسته، زمین و آسمانکَن شده است و آسمان و زمینکَن. این‌که صوفیه میگویند وجودِ ولی، اسم خداست، درست است، ولی به جای خودش. سه اسم است که خدا آن سه اسم را برای احتیاج مردم آشکار کرده و یکی را در سرّ مستتر خودش پنهان کرده است. از اسامی ظاهرش یکی الله است. ارباب کشف و شهود، در دوتای دیگر مانده‌اند. ارباب سیر و سلوک برای کشف آن دوتا، زحمت و ریاضت میکشند.

شب جمعه‌ای با یک نفر از استاتیدم که واقعاً مرد بزرگواری بود، در چهار فرسخی خارج شهر مشهد دعوت بودیم. صاحب منزل خیلی آدم خوش‌باطنی بود. آن شب را بیدار بودیم. صبح جمعه که شد، استاد ما چند تا از دعاها و گوهرهای شاهواری را که هیچ وقت به هیچ کس نمی‌داد، به صاحب منزل داد. بعد دیدیم خیلی به او اظهار علاقه نمود و گفت: هر وقت به شهر آمدی، به منزل ما بیا. من تعجّب کردم که ایشان چطور این‌ها را به این سادگی به آن صاحب‌خانه داد. در همین فکر بودم که گفت: دیشب آن دو اسم به من القاء شد و این، از برکات نیّات صاحب‌خانه بود. اسم، بر قلب القاء میشود. حال، آن دو اسم دیگر چه بود، خدا می‌داند. من هم از ایشان نپرسیدم. زیرا من شاگرد مرتّب و مؤدّبی بودم. چه کار دارم که بپرسم.

درویش‌ها، یک درِگوشی دارند. آن بدو امر که میخواهند روزنه‌ای به آن طرف پیدا کنند، استادِ آن‌ها، در حین ذکر یا در حال فکر، گاهی معنایی و گاهی لفظی را القاء می‌کند. در گوشش صدا بلند میشود که فلان اسم را بگو و یا فلان چیز را بخوان و آیه‌ای یا خبر غیبی به او گفته میشود. هر سالک اسم خاصّی دارد. هم اسم لفظی دارد، هم اسم باطنی. اگر خودش را روی اسم خاصّ خود سلوک داد، ترقّی میکند و چندین منزل جلو می‌افتد. این جلو افتادن برای این است که اسم لفظی القاء شده است. گاهی اسم لفظی سالک را به او میگویند، یعنی صورت لفظ بر او القاء شده است نه معنا.

در مورد پیامبر9 گاهی عیناً صور الفاظ قرآن یعنی (الم) و (الر)، عین این الفاظ به وسیله جبرئیل در دل مقدّس و قلب مطهّر پیغمبر9 القاء می‌شود:

(نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ عَلى قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ الْمُنْذِرِينَ) [16]

همان‌طور که در آن مکاشفه، دو اسم را در قلب آن سالک انداختند، لفظ قرآن بر پیغمبر القا می‌گردد، نه معنایش. در این موضوع، حدیث قدسی نیز از سنّت پیغمبر9ممتاز می‌گردد. معانی سنّت پیغمبر9 با خداست، ولی الفاظش به اختیار خود پیغمبر9 است. ولی حدیث قدسی این چنین نیست. آنجا تلاوت نیست، ولی اینجا تلاوت است. آنجا تنزیل نیست، ولی اینجا تنزیل است:

(تَنْزِيلٌ مِنَ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ) [17]

(تَنْزِيلُ الْكِتابِ مِنَ اللهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ) [18]

(تَنْزِيلٌ مِنْ رَبِّ الْعالَمِينَ) [19]

این کتاب عیناً از رب العالمین بر قلب پیغمبر نازل شده است. عین این الفاظ القاء شده است. این الفاظ دستهبندی کارخانه خود خدا و به دست خود خداست. این است که اشاراتش غیرمتناهی است.

در حدیث آمده است که در روز قیامت، تصاعد درجات به قرائات آیات است. به قاری قرآن در بهشت میگویند: «اقْرَأْ وَ ارْقَأْ». [20] ای قاری قرآن! بخوان و بالا برو؛ پس یک آیه میخواند، یک درجه بالا میرود. این بالا رفتن درجه، مانند بالا رفتن از پلّه منبر نیست؛ بلکه هر یک آیه که میخواند، یک تجلّی خدا میشود. حضرت صادق7 میفرمایند: «لَقَدْ تَجَلَّی اللهُ لِعِبادِهِ فِی کَلامِهِ» [21] با خواندن قرآن، یک رمز از رموز پنهانی آشکار میشود، باز میخواند یک رمز دیگر آشکار میشود؛ همینطور الی الأبد. پس رموز و اسرار قرآن، غیرمتناهی است.

پیغمبر9، متناهی است، چون ممکن است. از این سرش محدود است و در قبضه نامحدود است که خداست. محدود نمیتواند نامحدود را به قبضه بگیرد. تمام بشارات، اشارات، رموز، اسرار و هر چه که در قرآن است، الی ما لایتناهی است و همه اینها را خداوند در قرآن گنجانده است و باید برهان نبیّ خاتم9، اینچنین برهانی باشد. این نبیّ، اینچنین معجزه باقیهای برای تمام عوالم لازم دارد:

(تَبارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقانَ عَلى عَبْدِهِ لِيَكُونَ لِلْعالَمِينَ نَذِيراً) [22]

خدا به محمد و آل محمد: به همه شما از اشارات قرآن و بشارات آن عطا کند. چشمتان باز شود که اگر یک گوشه باز بشود آنقدر لذّت دارد که حدّ ندارد. خدایا! به حقّ قرآن عظیم، یک گوشه ابرویی از حقایق قرآن تصدّق سر این مردم به من روسیاه بنمایان:

شهباز فضای لامکانی گنجینه کیمیای عالم محجوبه گشای عالم غیب بر کنگرهای کشیده فتراک

غوّاص جواهر معانی پیش از همه پیشوای عالم گنجور خزانههای لاریب کانجا نرسد سمند ادراک

پیغمبر9 هیچ دست نمیزند. جرأت یک حرف جلو و عقب کردن را ندارد. قدرت یک نقطه زیر و بالا کردن ندارد. میگویند: بخوان! چشم. الآن اگر قرآن را به دست قاری بدهیم و بگوییم: بخوان! او حق ندارد کم و زیاد کند. همینگونه به پیغمبر دادند و گفتند: بخوان! گفت: چشم. او حق ندارد حرفی کم و زیاد کند. میگویند: (قُلْ أوحِيَ إِلَيَّ أَنَّهُ اسْتَمَعَ نَفَرٌ مِنَ الْجِنِّ) [23] و پیغمبر9 هم میگوید: (قُلْ أوحِيَ إِلَيَّ أَنَّهُ اسْتَمَعَ نَفَرٌ مِنَ الْجِنِّ). میگویند بگو: (إِنّا أَعْطَيْناكَ الْكَوْثَرَ فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَ انْحَرْ إِنَّ شانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ) [24] او هم میگوید: (إِنّا أَعْطَيْناكَ الْكَوْثَرَ فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَ انْحَرْ إِنَّ شانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ) نمیگوید: «إِنَّه أعطانِيَ الكَوْثَر»، نمیگوید: «فَصَلَّيْتُ لِرَبّی و انْحَرْ»، نمیگوید «إِنَّ شانِئی هُوَ

الأَبْتَر». اگر به پیغمبر معنا القا می‌شد و میگفتند بگو، آن جور میگفت؛ امّا به او گفتند لفظ را بگو. این حروف و تمام حروفات قرآن از مرکّبات و مقطّعاتش به جای خودش هزارها رمز دارد. همین حروف در جای دگر رمز دیگری دارد. این‌ها را من و شما نمیدانیم.

در «اعطینا»، الفِ اوّلی قبل از عشراتِ نون (آحاد قبل العشرات)، و الفِ آخرِ بعد از عشراتِ نون (آحاد بعد العشرات)، هر کدام مکانی و مقامی دارند. اهل علم هستند و میشنوند چه میگویم.

میان عاشق و معشوق رمزی است

چه داند آن‌که اشتر می‌چراند

«الْعِبَارَةُ لِلْعَوَامِّ» عبارات قرآن، مال عوام است. اشارات قرآن، مال خواصّ است. لطایف قرآن، مال اولیاء است. حقایق قرآن، مال حکما و انبیاء است. [25]

خلاصه، پیغمبر9هیچ به قرآن دست نمیزند. پیغمبر9 مانند یک طوطی است. هر چه به طوطی می‌گویند، او هم همان را می‌گوید.

در پس آینه طوطی‌صفتم داشتهاند

آن‌چه استاد ازل گفت بگو میگویم ج

این قرآن، اوّل به بیت‌العزّة نزد سفره کرام بررة آمد. از آنجا دفعة واحدة، یک مرتبه بر قلب پیغمبر9 نازل شد. حال چطور داخل فؤاد پیغمبر9 شد، بماند. غیر از این یک دفعه هم، قرآن در ظرف 23 سال، آیه آیه نازل شد. آن‌وقت گفت این، برهان من است.

پیغمبر9 به قرآن، پیغمبر9 شد، نه این‌که قرآن به پیغمبر9، قرآن شده باشد. این مطلب، بسیار لطیف است. اهل فضل درک می‌کنند. قرآن به پیغمبر9، قرآن نشد، بلکه پیغمبر9 به قرآن، پیغمبر شد. پیغمبر9 به قرآن ثابت شد، قرآن به پیغمبر9 ثابت نشد. قرآن جلوه خاصّ خداست و بر سر پیغمبر9 سایه افکنده است. همین قرآن، مزید علم و درجات پیغمبر9 است، مزید درجات پیغمبر9 است. پیغمبر9 به قرآن، بلبلِ گویا و سخن سرای عالم بالا شده است. پیغمبر9، غیر از این قرآن، پناهگاه ندارد:

(وَ لَنْ تَجِدَ مِنْ دُونِهِ مُلْتَحَداً) [26]

تورات، سِفر تثنیه، باب هیجدهم، آیه 18 و 19 میگوید:

«ناوی آقیم لاهِم میقِرِو اَخِیهِم کامُخا وناتَتّی و دِوارَی بِپیو وِدیبِّر اَلِیهِم اِت کُل اَشِر اَصَوونو (18) وِهایا هاایش لُو بیشمَع اِل دیوارَی اَشِر ییدَبِّر بیشمی اَنُخی اِدرُش مِعیمُّ (19)» [27]

«ای موسی! یک پیغمبری از اولاد اسماعیل7 برای این‌ها میفرستم که مثل تو است؛ یعنی همان «کامُخا». این شباهت، بشارات را از عیسی7 مسیح منصرف و منسلخ میکند. عیسی7 مانند موسی7 نبود. موسی7 پدر دارد، پدرش عمران است، ولی عیسی7 پدر ندارد. شریعت موسی، شریعت ناسخ است، شریعتِ بدع و بکر است. شریعتی است که شرع سابق را کند و نسخ می‌کند، ولی شریعت عیسی7 یک چنین شریعتی نیست. در باب پنجم انجیل متی میگوید: «من نیامدهام که همزهای از تورات را خط بزنم، بلکه من برای تکمیل تورات آمدهام». حضرت عیسی7 چیز تازهای نیاورد، بلکه فقط یک مقدار اخلاقیات آورد. سبت، طلاق، ختنه و امثال اینها را پولس و دیگران اسقاط کردند. عیسی7 مثل موسی7 ناسخ شرع و صاحب شرع نبود، ولی خاتمالانبیاء9 ناسخ شرع قبل است. موسی، شریعت آتشین دارد، جنگ دارد، جهاد دارد، قصاص دارد، پیغمبر اسلام9 هم قصاص و جنگ دارد. پس اینکه به موسی7 میگوید: «کامُخا» یعنی پیغمبری مانند تو را میفرستم، مراد، پیغمبر ماست، نه عیسی مسیح7. به علاوه در سِفر تثنیه فصل 34 فراز دهم دارد:

«وِ لُو قام ناوی عُود بِییسرائِل کِمُوشِ اَشِر ییداعُ یِهوا پانیم اِل پانیم.» [28]

میان بنی‌اسرائیل هرگز مانند موسی7، پیغمبری برانگیخته نخواهد شد، پیغمبری که خدا را بشناسد و خدا او را بشناسد، و با خدا روبرو شود. از بنیاسرائیل هرگز مانند موسی7 نخواهد آمد. عیسی7 از بنی‌اسرائیل است. پس بشارت مربوط به عیسی7 نیست، مربوط به خاتمالانبیاء9 است. آن وقت میگوید:

«این پیغمبر از نزدیکانِ برادرانِ اسرائیل است.»

یعنی از بنی‌اسماعیل7 است. عیسی7 از بنی‌اسماعیل7 نبود. بعد میگوید:

«کلام خودم را در دهانش مینهم.»

شاهدم اینجاست. می‌گوید: کلام خودم را، نه معنا را، در دهان او می‌گذارم. بعد در تورات دارد:

«هرچه را من به او گفتهام و امر کردهام، همان را به مردم میگوید.»

(وَ إنْ أحَدٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ اسْتَجارَكَ فَأجِرْهُ حَتّى يَسْمَعَ كَلامَ اللهِ) [29]

قرآن، کلام خداست که در دهان پیغمبر9 نهاده شده است:

(فَإِنَّما يَسَّرْناهُ بِلِسانِكَ لِتُبَشِّرَ بِهِ الْمُتَّقِينَ) [30]

پیغمبر9، این سخن‌سرای عالم بالا از دنیا رفت، امّا یک هجده ساله نمونه گذاشت. یک آینهای گذاشت سر تا پا نمونه و نشانه خودش. همان هجده سالهای که امام حسین7 فرمود:

«اللَّهُمَّ اشْهَدْ عَلَى هَؤُلَاءِ الْقَوْمِ فَقَدْ بَرَزَ إِلَيْهِمْ غُلَامٌ أَشْبَهُ النَّاسِ خَلْقاً وَ خُلُقاً وَ مَنْطِقاً بِرَسُولِك.» [31]

وقتی علیاکبر7 رفت، حسین7 آیه اصطِفا را قرائت نمود:

(إِنَّ اللهَ اصْطَفى آدَمَ وَ نُوحاً وَ آلَ إِبْراهِيمَ وَ آلَ عِمْرانَ عَلَى الْعالَمِينَ) [32]

این آیه، آیهای است که ائمّه: برای اثبات ولایت خودشان میخواندند؛ حال سیدالشهدا7 این آیه را پشت سر جوانش خواند، و رمزی دارد:

پس قرائت کرد آیه اصطفا کاین جوان که سوی میدان عازم است آدم است و تاج صفوت بر سرش نوح من از دیده من دور شد

تا کند فاش آن رموزات خفا برگزیده جمله اهل عالم است یا خلیل و دِرْع خلّت در برش موسی من سوی کوه طور شد ج

جوان میرفت و بابا عقب سرش. یک نگاه مأیوسانه کرد. بَهبَه به نالههای شما! اغلب جوان‌ها گریان شدند. خدایا! هر چشمی که میگرید آن چشم را به جمال صاحب‌الزّمان7 روشن فرما. یک مرتبه دیدند این بابای پیرمرد از عقب سر جوانش دستش را برد زیر ریش سفیدش: «رَفَعَ شَيْبَهُ إِلَى السَّماء» اشک بیاختیار میآید. یک وقت آدم با زور میخواهد گریه کند، یک وقت به قدری متأثر است که اشک مثل آب، جاری می‌شود. این را عرب میگوید: «أَرْخى عَيْنَيْهِ». راوی میگوید: یک وقت دیدم چشم حسین7 سرخ شد. بیاختیار اشک از چشمانش میریزد. یک ساعت بعد هم دیدند حسین7 صورتش را بالای صورت علی7 گذاشت.

[1] . سوره یونس، آیه 15

[2] . سوره نجم، آیات 3-4

[3] . بحارالأنوار، ج17، ص229

[4] . سوره نساء، آیه 113

[5] . سوره طه، آیه 114

[6] . سوره کهف، آيه 27

[7] . سوره يونس، آيه 15

[8] . سوره فصّلت، آيه 13

[9] . سوره يونس، آيه 15

[10] . الف) عَنْ سَعْدٍ الْخَفَّافِ عَنْ أَبِيجَعْفَرٍ7 قَالَ: يَا سَعْدُ! تَعَلَّمُوا الْقُرْآنَ، فَإِنَّ الْقُرْآنَ يَأْتِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِي أَحْسَنِ صُورَةٍ نَظَرَ إِلَيْهَا الْخَلْقُ وَ النَّاسُ صُفُوفٌ عِشْرُونَ وَ مِائَةُ أَلْفِ صَفٍّ ثَمَانُونَ أَلْفَ صَفٍّ أُمَّةُ مُحَمَّدٍ وَ أَرْبَعُونَ أَلْفَ صَفٍّ مِنْ سَائِرِ الْأُمَمِ فَيَأْتِي عَلَى صَفِّ الْمُسْلِمِينَ فِي صُورَةِ رَجُلٍ فَيُسَلِّمُ فَيَنْظُرُونَ إِلَيْهِ ثُمَّ يَقُولُونَ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللهُ الْحَلِيمُ الْكَرِيمُ، إِنَّ هَذَا الرَّجُلَ مِنَ الْمُسْلِمِينَ نَعْرِفُهُ بِنَعْتِهِ وَ صِفَتِهِ غَيْرَ أَنَّهُ كَانَ أَشَدَّ اجْتِهَاداً مِنَّا فِي الْقُرْآنِ، فَمِنْ هُنَاكَ أُعْطِيَ مِنَ الْبَهَاءِ وَ الْجَمَالِ وَ النُّورِ مَا لَمْ نُعْطَهُ، ثُمَّ يُجَاوِزُ حَتَّى يَأْتِيَ عَلَى صَفِّ الشُّهَدَاءِ فَيَنْظُرُونَ إِلَيْهِ الشُّهَدَاءُ ثُمَّ يَقُولُونَ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللهُ الرَّبُّ الرَّحِيمُ إِنَّ هَذَا الرَّجُلَ مِنَ الشُّهَدَاءِ نَعْرِفُهُ بِسَمْتِهِ وَ صِفَتِهِ غَيْرَ أَنَّهُ مِنْ شُهَدَاءِ الْبَحْرِ، فَمِنْ هُنَاكَ أُعْطِيَ مِنَ الْبَهَاءِ وَ الْفَضْلِ مَا لَمْ نُعْطَهُ. قَالَ فَيَتَجَاوَزُ حَتَّى يَأْتِيَ عَلَى صَفِّ شُهَدَاءِ الْبَحْرِ فِي صُورَةِ شَهِيدٍ فَيَنْظُرُ إِلَيْهِ شُهَدَاءُ الْبَحْرِ فَيَكْثُرُ تَعَجُّبُهُمْ وَ يَقُولُونَ: إِنَّ هَذَا مِنْ شُهَدَاءِ الْبَحْرِ نَعْرِفُهُ بِسَمْتِهِ وَ صِفَتِهِ غَيْرَ أَنَّ الْجَزِيرَةَ الَّتِي أُصِيبَ فِيهَا كَانَتْ أَعْظَمَ هَوْلًا مِنَ الْجَزِيرَةِ الَّتِي أُصِبْنَا فِيهَا، فَمِنْ هُنَاكَ أُعْطِيَ مِنَ الْبَهَاءِ وَ الْجَمَالِ وَ النُّورِ مَا لَمْ نُعْطَهُ. ثُمَّ يُجَاوِزُ حَتَّى يَأْتِيَ صَفَّ النَّبِيِّينَ وَ الْمُرْسَلِينَ فِي صُورَةِ نَبِيٍّ مُرْسَلٍ فَيَنْظُرُ النَّبِيُّونَ وَ الْمُرْسَلُونَ إِلَيْهِ فَيَشْتَدُّ لِذَلِكَ تَعَجُّبُهُمْ وَ يَقُولُونَ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللهُ الْحَلِيمُ الْكَرِيمُ، إِنَّ هَذَا النَّبِيَّ مُرْسَلٌ نَعْرِفُهُ بِسَمْتِهِ وَ صِفَتِهِ غَيْرَ أَنَّهُ أُعْطِيَ فَضْلًا كَثِيراً. قَالَ: فَيَجْتَمِعُونَ فَيَأْتُونَ رَسُولَ اللهِ9 فَيَسْأَلُونَهُ وَ يَقُولُونَ: يَا مُحَمَّدُ! مَنْ هَذَا؟ فَيَقُولُ لَهُمْ: أَ وَ مَا تَعْرِفُونَهُ؟ فَيَقُولُونَ: مَا نَعْرِفُهُ هَذَا مِمَّنْ لَمْ يَغْضَبِ اللهُ عَلَيْهِ. فَيَقُولُ رَسُولُ اللهِ9: هَذَا حُجَّةُ اللهِ عَلَى خَلْقِهِ فَيُسَلِّمُ ثُمَّ يُجَاوِزُ حَتَّى يَأْتِيَ عَلَى صَفِّ الْمَلَائِكَةِ فِي سُورَةِ مَلَكٍ مُقَرَّبٍ فَتَنْظُرُ إِلَيْهِ الْمَلَائِكَةُ فَيَشْتَدُّ تَعَجُّبُهُمْ وَ يَكْبُرُ ذَلِكَ عَلَيْهِمْ لِمَا رَأَوْا مِنْ فَضْلِهِ وَ يَقُولُونَ: تَعَالَى رَبُّنَا وَ تَقَدَّسَ، إِنَّ هَذَا الْعَبْدَ مِنَ الْمَلَائِكَةِ نَعْرِفُهُ بِسَمْتِهِ وَ صِفَتِهِ غَيْرَ أَنَّهُ كَانَ أَقْرَبَ الْمَلَائِكَةِ إِلَى اللهِ عَزَّ وَ جَلَّ مَقَاماً، فَمِنْ هُنَاكَ أُلْبِسَ مِنَ النُّورِ وَ الْجَمَالِ مَا لَمْ نُلْبَسْ، ثُمَّ يُجَاوِزُ حَتَّى يَنْتَهِيَ إِلَى رَبِّ الْعِزَّةِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى فَيَخِرُّ تَحْتَ الْعَرْشِ، فَيُنَادِيهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى: يَا حُجَّتِي فِي الْأَرْضِ وَ كَلَامِيَ الصَّادِقَ النَّاطِقَ! ارْفَعْ رَأْسَكَ وَ سَلْ تُعْطَ وَ اشْفَعْ تُشَفَّعْ، فَيَرْفَعُ رَأْسَهُ فَيَقُولُ اللهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى: كَيْفَ رَأَيْتَ عِبَادِي؟ فَيَقُولُ: يَا رَبِّ! مِنْهُمْ مَنْ صَانَنِي وَ حَافَظَ عَلَيَّ وَ لَمْ يُضَيِّعْ شَيْئاً، وَ مِنْهُمْ مَنْ ضَيَّعَنِي وَ اسْتَخَفَّ بِحَقِّي وَ كَذَّبَ بِي وَ أَنَا حُجَّتُكَ عَلَى جَمِيعِ خَلْقِكَ. فَيَقُولُ اللهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى: وَ

عِزَّتِي وَ جَلَالِي وَ ارْتِفَاعِ مَكَانِي! لَأُثِيبَنَّ عَلَيْكَ الْيَوْمَ أَحْسَنَ الثَّوَابِ، وَ لَأُعَاقِبَنَّ عَلَيْكَ الْيَوْمَ أَلِيمَ الْعِقَابِ. قَالَ: فَيَرْجِعُ الْقُرْآنُ رَأْسَهُ فِي صُورَةٍ أُخْرَى. قَالَ: فَقُلْتُ لَهُ: يَا أَبَاجَعْفَرٍ! فِي أَيِّ صُورَةٍ يَرْجِعُ؟ قَالَ7: فِي صُورَةِ رَجُلٍ شَاحِبٍ مُتَغَيِّرٍ يُبْصِرُهُ أَهْلُ الْجَمْعِ فَيَأْتِي الرَّجُلَ مِنْ شِيعَتِنَا الَّذِي كَانَ يَعْرِفُهُ وَ يُجَادِلُ بِهِ أَهْلَ الْخِلَافِ فَيَقُومُ بَيْنَ يَدَيْهِ فَيَقُولُ: مَا تَعْرِفُنِي؟ فَيَنْظُرُ إِلَيْهِ الرَّجُلُ فَيَقُولُ: مَا أَعْرِفُكَ يَا عَبْدَاللهِ! قَالَ: فَيَرْجِعُ فِي صُورَتِهِ الَّتِي كَانَتْ فِي الْخَلْقِ الْأَوَّلِ وَ يَقُولُ: مَا تَعْرِفُنِي؟ فَيَقُولُ: نَعَمْ، فَيَقُولُ الْقُرْآنُ: أَنَا الَّذِي أَسْهَرْتُ لَيْلَكَ وَ أَنْصَبْتُ عَيْشَكَ، سَمِعْتَ الْأَذَى وَ رُجِمْتَ بِالْقَوْلِ فِيَّ. أَلَا وَ إِنَّ كُلَّ تَاجِرٍ قَدِ اسْتَوْفَى تِجَارَتَهُ وَ أَنَا وَرَاءَكَ الْيَوْمَ. قَالَ فَيَنْطَلِقُ بِهِ إِلَى رَبِّ الْعِزَّةِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى فَيَقُولُ: يَا رَبِّ يَا رَبِّ! عَبْدُكَ وَ أَنْتَ أَعْلَمُ بِهِ قَدْ كَانَ نَصِباً فِيَّ مُوَاظِباً عَلَيَّ يُعَادَى بِسَبَبِي وَ يُحِبُّ فِيَّ وَ يُبْغِضُ فَيَقُولُ اللهُ عَزَّ وَ جَلَّ: أَدْخِلُوا عَبْدِي جَنَّتِي وَ اكْسُوهُ حُلَّةً مِنْ حُلَلِ الْجَنَّةِ وَ تَوِّجُوهُ بِتَاجٍ. فَإِذَا فُعِلَ بِهِ ذَلِكَ عُرِضَ عَلَى الْقُرْآنِ فَيُقَالُ لَهُ: هَلْ رَضِيتَ بِمَا صُنِعَ بِوَلِيِّكَ؟ فَيَقُولُ: يَا رَبِّ! إِنِّي أَسْتَقِلُّ هَذَا لَهُ فَزِدْهُ مَزِيدَ الْخَيْرِ كُلِّهِ فَيَقُولُ: وَ عِزَّتِي وَ جَلَالِي وَ عُلُوِّي وَ ارْتِفَاعِ مَكَانِي! لَأَنْحَلَنَّ لَهُ الْيَوْمَ خَمْسَةَ أَشْيَاءَ مَعَ الْمَزِيدِ لَهُ وَ لِمَنْ كَانَ بِمَنْزِلَتِهِ، أَلَا إِنَّهُمْ شَبَابٌ لَا يَهْرَمُونَ وَ أَصِحَّاءُ لَا يَسْقُمُونَ وَ أَغْنِيَاءُ لَا يَفْتَقِرُونَ وَ فَرِحُونَ لَا يَحْزَنُونَ وَ أَحْيَاءٌ لَا يَمُوتُونَ، ثُمَّ تَلَا هَذِهِ الْآيَةَ: «لا يَذُوقُونَ فِيهَا الْمَوْتَ إِلَّا الْمَوْتَةَ الْأُولى» قَالَ: قُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ يَا أَبَاجَعْفَرٍ! وَ هَلْ يَتَكَلَّمُ الْقُرْآنُ؟ فَتَبَسَّمَ ثُمَّ قَالَ: رَحِمَ اللهُ الضُّعَفَاءَ مِنْ شِيعَتِنَا إِنَّهُمْ أَهْلُ تَسْلِيمٍ. ثُمَّ قَالَ: نَعَمْ يَا سَعْدُ وَ الصَّلَاةُ تَتَكَلَّمُ وَ لَهَا صُورَةٌ وَ خَلْقٌ تَأْمُرُ وَ تَنْهَى. قَالَ سَعْدٌ: فَتَغَيَّرَ لِذَلِكَ لَوْنِي وَ قُلْتُ: هَذَا شَيْءٌ لَا أَسْتَطِيعُ أَنَا أَتَكَلَّمُ بِهِ فِي النَّاسِ. فَقَالَ أَبُوجَعْفَرٍ: وَ هَلِ النَّاسُ إِلَّا شِيعَتُنَا؟ فَمَنْ لَمْ يَعْرِفِ الصَّلَاةَ فَقَدْ أَنْكَرَ حَقَّنَا ثُمَّ قَالَ: يَا سَعْدُ! أُسْمِعُكَ كَلَامَ الْقُرْآنِ؟ قَالَ سَعْدٌ: فَقُلْتُ: بَلَى صَلَّى اللهُ عَلَيْكَ، فَقَالَ: إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهى عَنِ الْفَحْشاءِ وَ الْمُنْكَرِ وَ لَذِكْرُ اللهِ أَكْبَرُ، فَالنَّهْيُ كَلَامٌ وَ الْفَحْشَاءُ وَ الْمُنْكَرُ رِجَالٌ، وَ نَحْنُ ذِكْرُ اللهِ وَ نَحْنُ أَكْبَرُ. (الکافی، ج2، ص596 – 601)

ب) عَنْ جَابِرٍ عَنْ أَبِيجَعْفَرٍ7 قَالَ: يَجِيءُ الْقُرْآنُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِي أَحْسَنِ مَنْظُورٍ إِلَيْهِ صُورَةً، فَيَمُرُّ بِالْمُسْلِمِينَ فَيَقُولُونَ: هَذَا الرَّجُلُ مِنَّا، فَيُجَاوِزُهُمْ إِلَى النَّبِيِّينَ فَيَقُولُونَ: هُوَ مِنَّا، فَيُجَاوِزُهُمْ إِلَى الْمَلَائِكَةِ الْمُقَرَّبِينَ فَيَقُولُونَ: هُوَ مِنَّا حَتَّى يَنْتَهِيَ إِلَى رَبِّ الْعِزَّةِ عَزَّ وَ جَلَّ فَيَقُولُ، يَا رَبِّ! فُلَانُ بْنُ فُلَانٍ أَظْمَأْتُ هَوَاجِرَهُ وَ أَسْهَرْتُ لَيْلَهُ فِي دَارِ الدُّنْيَا وَ فُلَانُ بْنُ فُلَانٍ لَمْ أُظْمِئْ هَوَاجِرَهُ وَ لَمْ أُسْهِرْ لَيْلَهُ، فَيَقُولُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى: أَدْخِلْهُمُ الْجَنَّةَ عَلَى مَنَازِلِهِمْ، فَيَقُومُ فَيَتَّبِعُونَهُ فَيَقُولُ لِلْمُؤْمِنِ اقْرَأْ وَ ارْقَهْ. قَالَ: فَيَقْرَأُ وَ يَرْقَى حَتَّى يَبْلُغَ كُلُّ رَجُلٍ مِنْهُمْ مَنْزِلَتَهُ الَّتِي هِيَ لَهُ فَيَنْزِلُهَا. (الکافی، ج2، ص601)

[11] . سوره ق، آیه 22

[12] . سوره مریم، آیه 97

[13] . سوره یونس، آیه 15

[14] . عَنْ أَبِي‌جَعْفَرٍ7 قَالَ: إِنَّ اسْمَ اللهِ الْأَعْظَمَ عَلَى ثَلَاثَةٍ وَ سَبْعِينَ حَرْفاً وَ إِنَّمَا كَانَ عِنْدَ آصَفَ مِنْهَا حَرْفٌ وَاحِدٌ فَتَكَلَّمَ بِهِ فَخُسِفَ بِالْأَرْضِ مَا بَيْنَهُ وَ بَيْنَ سَرِيرِ بِلْقِيسَ حَتَّى تَنَاوَلَ السَّرِيرَ بِيَدِهِ ثُمَّ عَادَتِ الْأَرْضُ كَمَا كَانَتْ أَسْرَعَ مِنْ طَرْفَةِ عَيْنٍ وَ نَحْنُ عِنْدَنَا مِنَ الِاسْمِ الْأَعْظَمِ اثْنَانِ وَ سَبْعُونَ حَرْفاً وَ حَرْفٌ وَاحِدٌ عِنْدَ اللهِ تَعَالَى اسْتَأْثَرَ بِهِ فِي عِلْمِ الْغَيْبِ عِنْدَهُ وَ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ.)الکافی، ج1، ص230(

[15] . محمود دهدار غیاثی (م 1016 ق) صاحب کتاب «مفاتیح المغالیق» تمامی عمر خود را صرف آموختن علوم غریبه، علی‌الخصوص جفر نمود. وی در سن 71 سالگی موفق گردید اسم اعظم خداوند و نحوه کاربرد آن را کشف کند و سپس آن را در ابیاتی طولانی و به صورت معماگونه به نظم در آورد که شروح گوناگونی نیز تاکنون بر آن نگاشته شده است.

[16] . سوره شعراء، آیه 193-194

[17] . سوره فصلت، آیه 2

[18] . سوره احقاف، آیه 2

[19] . سوره واقعه، آیه 80

[20] . عَن أَبِي عَبْدِاللهِ7: مَنْ مَاتَ مِنْ اوّلِيَائِنَا وَ شِيعَتِنَا وَ لَمْ يُحْسِنِ الْقُرْآنَ عُلِّمَ فِي قَبْرِهِ لِيَرْفَعَ اللهُ بِهِ فِي دَرَجَتِهِ فَإِنَّ دَرَجَاتِ الْجَنَّةِ عَلَى قَدْرِ عَدَدِ آيَاتِ الْقُرْآنِ فَيُقَالُ لِقَارِئِ الْقُرْآنِ اقْرَأْ وَ ارْقَأْ. (وسائل الشیعة، ج6، ص224)

[21] . مفتاح الفلاح، 372 / تفسیر کنزالدقائق، ج1، ص60 /روایت مشابه: «قَالَ الصَّادِقُ7: لَقَدْ تَجَلَّى اللهُ لِخَلْقِهِ فِي كَلَامِهِ وَ لَكِنَّهُمْ لَايُبْصِرُونَ.» (عوالی اللئالی، ج4، ص116 / بحارالأنوار، ج89، ص107)

[22] . سوره فرقان، آیه 1

[23] . سوره الجن، آیه 1

[24] . سوره کوثر، آیه 1-3

[25] . قالَ الصَّادِقُ7: كِتَابُ اللهِ عَزَّ وَ جَلَّ عَلَى أَرْبَعَةِ أَشْيَاءَ: عَلَى الْعِبَارَةِ وَ الْإِشَارَةِ وَ اللَّطَائِفِ وَ الْحَقَائِقِ؛ فَالْعِبَارَةُ لِلْعَوَامِّ وَ الْإِشَارَةُ لِلْخَوَاصِّ وَ اللَّطَائِفُ لِلْأَوْلِيَاءِ وَ الْحَقَائِقُ لِلْأَنْبِيَاءِ.)بحارالأنوار، ج75، ص278(

[26] . سوره کهف، آيه 27

[27] . ترجمه عربى بر اساس نسخه اود (Van Dyke): أُقِيم لَهُمْ نَبِيًّا مِنْ وَسَطِ إِخْوَتِهِمْ مِثْلَكَ، وَأَجْعَلُ كَلاَمِي فِي فَمِهِ، فَيُكَلِّمُهُمْ بِكُلِّ مَا أُوصِيهِ بِهِ. (18) وَ يَكُون أَنَّ الإِنْسَانَ الَّذِي لاَ يَسْمَعُ لِكَلاَمِي الَّذِي يَتَكَلَّمُ بِهِ بِاسْمِي أَنَا أُطَالِبُهُ. (19)

[28] . ترجمه عربى بر اساس نسخه اود (Van Dyke): وَ لَمْ يَقُمْ بَعْدُ نَبِيٌّ فِي إِسْرَائِيلَ مِثْلُ مُوسَى الَّذِي عَرَفَهُ الرَّبُّ وَجْهًا لِوَجْهٍ.

[29] . سوره توبه، آيه 6

[30] . سوره مريم، آيه 97

[31] . بحارالأنوار، ج45، ص42

[32] . سوره آلعمران، آيه 33